

نورالدین کیٹوری

تشدید سیاست تهاجمی
آمریکادر منطقه
وضورت بیش از پیش
اتحاد نیروها

پرسش و پاسخ جلسہ ۲۵ آبان ۱۳۶۰



www.iran-archive.com



انتشارات حزب توده ایران، ۱۶ آذر، شماره ۶۸.

نورالدین کیانوری

تشدید سیاست‌های تهاجمی آمریکا در منطقه و ضرورت بیش از پیش اتحاد نیروها

چاپ اول، آذرماه ۱۳۶۰

حق چاپ و نشر برای شرکت سهامی خاص انتشارات توده محفوظ است.

انتشارات سازمان حزب توده ایران در آلمان فدرال

فهرست

۴	طرح پیشنهادی درباره افغانستان
۲۲	مانور "ستاره درخشان"
۲۵	اتحاد نیروها
۲۹	پیرامون برخی از دشواری‌های انقلاب
۳۱	ویژگی‌های جنبش گنونی صلح دوستان

طرح پیشنهادی درباره افغانستان

س: طبق اطلاع روزنامه‌ها دولت جمهوری اسلامی ایران پیشنهادی برای حل مسئله افغانستان مطرح کرده است. این اقدام را چگونه باید ارزیابی کرد؟

ج: این که دولت جمهوری اسلامی ایران تصمیم گرفته است درباره مسئله‌ای که به نام افغانستان در منطقه ما مطرح شده و امپریالیسم با تمام قوا سعی دارد از آن بهره‌گیری کند، پیشنهادی را مطرح سازد که به حل مسئله کمک کند، به نظر ما گامی است به خودی خود درخور توجه. با کمال تأسف سیاست جمهوری اسلامی ایران در نتیجه عدم شناخت واقعیات، طی دوران طولانی در جهت نادرستی سیر کرده و هنوز هم، البته با شدتی کم‌تر از گذشته، در جهت نادرست سیر می‌کند. ولی این تنها یک طرف مسئله است، چون ممکن است دولت ایران پیشنهادهایی برای حل مسئله افغانستان بدهد، ولی راه‌حل‌ها طوری باشد که با واقعیات موجود به هیچ وجه تطبیق نکند و آن گاه تلاش‌هایی که به کار می‌رود نتیجه مثبت به بار نیاورد. بدین جهت به عقیده ما لازم است که مقامات جمهوری اسلامی ایران یک بار بدون پیش داوری

مسئله‌ای به نام افغانستان را از ابتدای پیدایی آن مورد بررسی دقیق و بی‌طرفانه قرار دهند. البته مقصود من از "بیطرفی" این نیست که جمهوری اسلامی ایران در این زمینه به کُلی "بی‌طرف" باشد. طبیعی است که چنین چیزی نمی‌تواند باشد و نباید باشد. برعکس به عقیده من موضع جمهوری اسلامی ایران باید حتماً طرف داشته باشد، ولی این طرف‌گیری در جهت سمت‌گیری‌های اساسی انقلاب ایران باشد، در جهت ضدامپریالیسم و به طور مشخص ضدامپریالیسم آمریکا- دشمن عمده انقلاب ایران باشد، در جهت اهداف مردمی و آزادی‌خواهانه انقلاب ایران باشد. با یک چنین طرف‌گیری است که باید مسئله افغانستان مورد بررسی قرار گیرد.

واقعیت این است که انقلاب افغانستان هم انقلابی است با محتوای عمیقاً مردمی و ضدامپریالیستی. افغانستان تا چندسال پیش در چنگ یک رژیم پادشاهی ظالم بود که یک شاه مستبد مثل شاه ایران و یک طبقه حاکمه غارتگر زالو، مرکب از فئودال‌ها و سرمایه‌داران وابسته به امپریالیسم بر آن حکومت می‌کردند. افغانستان یکی از عقب‌افتاده‌ترین کشورهای جهان بود. از لحاظ اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و درآمد ملی یکی از پایین‌ترین درجات را در جهان داشت. در نتیجه تسلط این نظام فاسد سلطنتی فئودال - کمپرادوری، نارضایتی مردم شدت یافت و این عدم رضایت یک حالت انفجاری علیه آن رژیم فاسد پدید آورد، ولی چون نیروهای مبارز انقلابی به اندازه کافی رشد نکرده بودند، گروهی از سازشکاران به رهبری داود توانستند خود را در راس جنبش ضدنظام پوسیده سلطنتی قرار دهند و این جنبش را از مسیر خود منحرف کنند و در همان جهت وابستگی به امپریالیسم به پیش برند.

به این ترتیب انقلاب اول که محصول عدم رضایت و خشم توده‌های مردم بود، نتوانست به هدف‌های خودش برسد، همان‌طور که در کشور ما با روی کار آمدن دولت "گام به گام" سازشکار و تسلیم‌طلب که فقط ظاهرش با دولت آریامهری فرق داشت و به کمک ایزدی‌ها و امیرانتظام‌ها، قطب‌زاده‌ها و ویزدی‌ها می‌خواست ایران را همچنان دربند وابستگی به امپریالیست‌ها نگاهدارد، انقلاب با خطر بزرگ روبرو شده بود، منتها در انقلاب ایران یک نیروی قاطع ضدامپریالیستی به رهبری امام خمینی وجود داشت که تعیین کننده بود و نتوانست بدون یک برخورد مسلحانه نیروهای سازشکار را از صحنه طرد کند، ولی در افغانستان چنین امکانی

وجود نداشت و سرنگون کردن رژیم سازشکار داود فقط با یک جنبش انفجاری مردمی دیگر امکان پذیر بود که در جریان انقلاب ثور سه سال و نیم پیش انجام گرفت. با این انقلاب حکومت داود که با شاه ایران ساخته و شاه به او وعده دو میلیارد دلار کمک داده بود تا افغانستان را کاملا به ایران و پاکستان و از این طریق به امپریالیسم آمریکا وابسته کند و خاک افغانستان هم به یکی از پایگاه‌های تجاوز و حمله به اتحاد شوروی تبدیل شود، سرنگون گردید. افغانستان با موقعیت استراتژیک آن برای آمریکا اهمیت بسیار داشت و آمریکا می‌توانست از خاک این کشور علیه اتحاد شوروی استفاده کند. امپریالیسم آمریکا تمام نیروی خود و دستیارانش را در ایران و پاکستان به کار انداخته بود تا افغانستان را به سوی خود بکشند و داود هم خیانت کرده بود و در این راه گام برمی‌داشت. ولی نیروهای انقلابی افغانستان با سرنگونی داود انقلاب دوم را به ثمر رساندند. این انقلاب دارای محتوای عمیقاً ضد امپریالیستی، ضد آمریکایی و ضد هرگونه سازش با امپریالیسم بود. از لحاظ اجتماعی و اقتصادی هم این انقلاب، عمیقاً مردمی و مترقی بود، طرفدار اصلاحات ارضی بنیادی، توسعه بخش دولتی و کوتاه کردن دست غارتگران بخش خصوصی بود. هدف این انقلاب استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی بود. ولی در آن‌جا نیز امپریالیسم بی‌کار ننشست. امپریالیسم در افغانستان نیز مثل ایران طی دهه‌ها سال شبکه انبوهی از کارگزاران خود را پرورده و آماده کار نگاه داشته بود، در تمام دستگاه‌های دولتی قشر مهمی از روشنفکران را در اختیار داشت، بسیاری از کارمندان دولت و ارتشی‌ها، خان‌های فتودال و سران عشایر، تجار بزرگ بازار و بخش مهمی از روحانیت افغانستان را در اختیار داشت و این نیروها را برای دستیابی به هدف‌های خود، برای برانداختن نظام انقلابی افغانستان به کار انداخت، همان‌گونه که در ایران همه کارگزاران خود را برای برانداختن حکومت جمهوری اسلامی به کار گرفت و اکنون نیز برای همین مقاصد از آن‌ها استفاده می‌کند.

امپریالیسم آمریکا عناصری مانند حفیظ الله امین در داخل حزب خلق جا داده بود. امین در افغانستان همان کاری را انجام داد که بنی‌صدر قرار بود در ایران انجام دهد و سادات در مصر انجام داد، یعنی منحرف کردن جنبش انقلابی و کشاندن آن به سوی سازش با آمریکا. منتها برای این منظور شیوه‌های گوناگون به کار می‌رود. شیوه سادات

با شیوه، بنی صدر و شیوه، بنی صدر با شیوه‌های نمیری و طرز عمل این یکی با حفیظ الله امین فرق می‌کند. هر کدام این‌ها به تناسب محیط و شرایطی که در آن فعالیت می‌کنند، شیوه‌های خاص خود را به کار می‌برند. حفیظ الله امین هم سیاست و روش خاص خودش را داشت. او با انقلابی‌نمایی به قلع و قمع نیروهای انقلابی اصیل و مبارزان ورهبران واقعی انقلاب شور پرداخت و آن‌ها را گرفت و نابود کرد. ترکی هم قربانی توطئه «خائنان» او قرار گرفت. امین آن فرماندهان نظامی را که در انقلاب شور شرکت داشتند، در زندان اعدام کرد یا زیر شکنجه از بین برد.

شیوه دیگری که امین به کار می‌برد ناراضی‌تراشی و بدبین کردن و شوراندن مردم علیه نظام انقلابی بود. امیرالیسم با استفاده از حفیظ الله امین در راس حکومت و با استفاده از نیروهای ارتجاعی دستیار خودش در پاکستان زمینه را برای برقراری تسلط خودش در افغانستان آماده می‌کرد، یعنی در این دو کشور اقداماتی انجام می‌داد که نمونه‌هایی از آن را ما مثلاً در کردستان دیدیم یا الان در بلوچستان می‌بینیم یا در فارس می‌بینیم که خان‌های مرتجع چگونه علیه انقلاب به توطئه مشغولند.

طیف ضدانقلاب افغانستان نظیر همان طیفی است که در ایران وجود دارد، یعنی از «خلق مسلمانی‌ها» زیرپرچم اسلام دروغین شروع می‌شود تا مائوئیست‌های کومله و رنجبر و آت و آشغال‌های دیگر که الان علیه جمهوری اسلامی به جنگ مسلحانه مشغولند و در طیف براندازی شرکت دارند. عین همین طیف هم در افغانستان وجود دارد. از صدوده سازمان و گروهی که در افغانستان علیه حکومت فعالیت می‌کنند، در حدود صد و پنجاه سازمان و گروه مربوط به آمریکا هستند، فقط در مورد سه چهارتا از آن کوچولوهایش احتمالاً دلیلی برای وابستگی به آمریکا در دست نیست، آن‌ها هم معلوم نیست که فردا مثل برخی گروه‌های به اصطلاح مذهبی ما از کار در نیایند که الان واقعا در جهت ضدانقلاب عمل می‌کنند و روز به روز ماهیتشان بیشتر فاش می‌شود. این جریان در آینده روشن خواهد شد.

می‌دانیم که امیرالیسم خبری سعی دارد از گاهی کوه بسازد. در مورد افغانستان کار این خبرسازی به رسوایی کشیده است. بنگاه‌های خبری امیرالیستی حوادث افغانستان را به شیوه‌های سراپا تحریف شده و غیر واقعی گزارش می‌دهند. منبع «موتق» آن‌ها غالباً مسافری است که از کابل به پشاور یا کراچی آمده است. اما این پشاور و کراچی یعنی واشنگتن، یعنی مرکز سیا. خبرها را آن‌ها ساخته‌اند و متاسفانه روزنامه‌ها و دیگر

رسانه‌های گروهی ایران هم اخبار مربوط به افغانستان را از همین "منابع" می‌گیرند و پخش می‌کنند. اگر بخواهیم این خبرها را ملاک قرار دهیم و ارقام آن‌ها را جمع کنیم، الان نیروهای ضدانقلابی شش - هفت برابر خاک واقعی افغانستان را "تسخیر کرده‌اند"، صدها هزار سرباز شوروی و نیم میلیون سرباز دولت افغانستان را کشته و نابود کرده‌اند. هزارها تانک را از بین برده‌اند و غیره و غیره. تعداد مهاجرینی که به ادعای آن‌ها از کشور خارج می‌شوند، به قدری است که اگر آن‌ها را اساس قرار دهیم، در افغانستان دیگر تقریباً جمعیتی وجود ندارد، برای این که پاکستان اخیراً اعلام کرده که ۴/۵ - ۵ میلیون افغانی در آنجا هستند، ایران هم که اعلام کرده ۲ میلیون افغانی مهاجر دارد، این می‌شود ۶/۵ - ۷ میلیون. وقتی از یک کشوری که ۱۸ میلیون جمعیت دارد هفت میلیونش به خارج رفته باشند، آن هم نیروی به اصطلاح کاری و زحمتکش، آن وقت در جامعه به جز پیرزن‌ها و پیرمرد‌ها و بچه‌های خردسال، دیگر تقریباً چیزی نمی‌ماند. یعنی این قدر دروغ گفته شده که خودشان هم رفته رفته دارند خجالت می‌کشند. مجله "نیوزویک" مقاله‌ای منتشر کرده و ترجمه آن در روزنامه‌های ایران هم به چاپ رسیده و در آن آمده است که خبرهای مربوط به افغانستان آن قدر دروغ و اغراق‌آمیز است که دیگر اعتبار خود را در دنیا از دست می‌دهد. نمایندگان جناح دمکراتیک حزب لیبرویست در مجلس انگلیس یکی از نمایندگان ژاپن که به هیچ وجه کمونیست نیست و از حزب سوسیالیست ژاپن است به افغانستان رفتند و دیدند میان آن‌چه که درباره افغانستان شنیده و آن‌چه که دیده بودند تفاوت از زمین تا آسمان است. نماینده ژاپنی در مقاله بسیار جالبی که انتشار داده است، می‌نویسد آدم وقتی در خارج هست چیزهای عجیبی درباره وضع افغانستان می‌شنود، رسانه‌های گروهی افراد را تحت تأثیر قرار می‌دهند. راستش من وقتی می‌رفتم افغانستان جان خودم را بیمه کردم، چون فکر می‌کردم آن‌جا همه جا جنگ است و از هرگوشه‌ای تیراندازی می‌شود و هیچ بعید نیست که من هم هدف یکی از آن‌ها قرار گیرم. به این جهت برای این که پس از مرگم به خانواده‌ام چیزی برسد، زندگی خودم را بیمه کردم. اما وقتی وارد افغانستان شدم و از شهرهای مختلف آن دیدن کردم، از جنگ و برخوردهای خونین و این چیزها که در خارج شایع می‌کنند، از ویرانی‌ها و بمباران‌ها که خبر می‌دهند، اثری نبود.

نمایندگان اتحادیه‌های کارگری فرانسه هم یارسال رفتند، همین طور

نوشتند. نمایندگان اتحادیه‌های کارگری آلمان هم از افغانستان دیدن کردند و مشاهدات خود را نوشتند. آن‌ها هم همین ارزیابی و قضاوت را داشتند. اما این نوشته‌ها متأسفانه در مطبوعات ایران منعکس نمی‌شود. در مطبوعات ایران مطالبی منتشر می‌شود که "آسوشیتد پرس" و "یونایتد پرس" از "پیشاور" گزارش می‌دهند. آن جا یک دستگاه خبرسازی درست کرده‌اند. "مسافر"ی می‌آید و مهملات عجیبی به هم می‌بافد و مثلاً می‌گوید "مجاهدین" افغانی در یک نبرد دویست تانک را از بین برده و سی نفر راکشته‌اند. خوب اگر دویست تانک را از بین برده‌اند چطور فقط سی نفر کشته شده‌اند؟

این "اخبار" به قدری ضدونقیض و خنده‌آور است که من تعجب می‌کنم روزنامه‌های کثیرالانتشار و با اعتبار ایران چطور کوچک‌ترین بررسی انتقادی روی آن‌ها انجام نمی‌دهند. به عقیده ما وزارت خارجه ایران باید نه آن‌طور که تا به حال مطبوعات ایران عمل کرده‌اند، نه برپایه "اخبار" و "اطلاعاتی" که منابعش "سیا" و "انٹلیجنٹ سرویس" و "پیشاور" و دستگاه‌های تبلیغاتی امپریالیسم غربی است، بلکه براساس واقعیت موجود در افغانستان موضع خود را مشخص کند و برپایه واقعیت‌ها و به شیوه‌ای سازنده برای حل مسئله افغانستان اقدام کند. به نظرم حل مسئله افغانستان آسان است: آسان است به این معنی که اگر ما اوضاع افغانستان را آن‌طور که در واقع هست در نظر بگیریم و پیشنهادهایی برپایه واقعیت تاریخی مطرح کنیم و اقدامات سازنده‌ای در جهت این واقعیت تاریخی انجام دهیم، می‌توانیم زمینه مساعدی برای حل مسئله افغانستان ایجاد کنیم. واقعیت اوضاع افغانستان همان‌طور که تذکر دادم به کلی غیر از آن چیزی است که در طرح پیشنهاد دولت جمهوری اسلامی ایران تشریح شده است. واقعیت این است که در افغانستان یک انقلاب اجتماعی انجام گرفته و این انقلاب یک روند تکمیل و تثبیت و گسترش دارد. دنیای امپریالیستی در آنجا نیز مثل ایران با تمام قوای کوشد این انقلاب را براندازد و رژیم مطرود و منغور پیشین مورد تنفر ملت را دوباره سرکار بازگرداند. با توجه به این واقعیت باید دید که دولت ایران چگونه می‌تواند به حل معضل کمک کند؟ برای این کار باید راه‌حل‌های واقعی و عملی ارائه داد. دولت ایران چگونه می‌تواند کمک کند تا ارتش شوروی خاک افغانستان را ترک کند؟ به نظرم نخستین شرط در این زمینه آن است که ترتیبی داده شود که مداخله خارجی در افغانستان قطع شود و از آن جمله

دوکشورهمسایه افغانستان یعنی پاکستان و ایران به هیچ وجه امکان ندهند که از خاک آن‌ها تحریکاتی علیه افغانستان، علیه نظامی که در آن جا برقرار است، انجام گیرد. وقتی جلوی تحریکات از خارج گرفته شد، اگر مردم افغانستان خواستند حکومت خودشان را ببنند، این امری است علیحده. دولت شوروی اعلام کرده است که به محض این که عدم دخالت از خارج در افغانستان قطعی شود و گروه‌های وابسته به امپریالیسم آمریکا و ارتجاع، گروه‌های وابسته به محمدظاهر و دیگر غارتگران افغانی نتوانند از خاک پاکستان و از خاک ایران به افغانستان صدمه بزنند، ارتش شوروی افغانستان را ترک خواهد کرد. این مطلب راهم دولت شوروی و هم دولت افغانستان بارها با صراحت کامل اعلام کرده‌اند. آن‌ها فقط یک شرط گذاشته‌اند و آن هم عدم دخالت از خارج است و به هیچ وجه نگفته‌اند که در داخل کسی برای هدف‌های سیاسی خودش مبارزه نکند. نه، چنین شرطی نگذاشته‌اند. فقط گفته‌اند که اسلحه‌آمریکایی، چینی، انگلیسی، اسلحه‌خریداری شده با پول سادات و عربستان سعودی و آمریکا و غیره از راه پاکستان به افغانستان سرازیر نشود، نیایند آنجا خانه‌ها را آتش بزنند، مزارع را آتش بزنند و غیره و غیره. اما در طرح دولت ایران این نکات اصلاً مراعات نشده است. مسئله افغانستان یک راه حل بیشتر ندارد و آن این است که مداخله از دوکشورهمسایه خاتمه یابد. در این صورت مسئله خروج ارتش شوروی از افغانستان هم خیلی زود می‌تواند حل شود. اما به عقیده ما آمریکایی‌ها، پاکستانی‌ها، چینی‌ها و تمام محافل ارتجاعی وابسته به آن‌ها یعنی مصروعربستان و انگلیس و غیره به هیچ وجه نمی‌خواهند این وضع تغییر کند و به همین دلیل دائماً به تحریکات خودشان علیه افغانستان ادامه می‌دهند، درست همان‌گونه که علیه انقلاب ایران عمل می‌کنند. ما متأسفیم از این که بعضی از دولتمردان ایران این شایهت غیرقابل انکار را بین دوجریان ایران و افغانستان نمی‌بینند و توجه نمی‌کنند که امپریالیسم به انقلاب افغانستان هم به همان اندازه انقلاب ایران کینه و نفرت دارد و همان‌طور که ارتش صدام را به طرف ایران سرازیر کرد تا شاید بتواند در جهت براندازی حاکمیت جمهوری اسلامی ایران گام‌هایی بردارد، همان‌طور هم سعی دارد پاکستانی آقای ضیاءالحق برادر دوقلوی صدام را به جان افغانستان بیاندازد تا شاید بتواند انقلاب افغانستان را براندازد. ما امیدواریم که دولتمردان ایران با روندی که سیاست عمومی دولت ایران اکنون پیدا

کرده است، روش واقع بینانه‌ای در قبال مسئله افغانستان اتخاذ کنند.

نکته دیگری که در رابطه با این مسئله می‌خواستم به آن اشاره کنم، اظهارات اخیر آقای دکتر سرورالدین معاون وزارت کشور است. آقای سرورالدین پس از بازگشت از بلوچستان و سیستان ضمن مصاحبه‌های موضوع افغان‌ها را مطرح کرده و مطالبی را به حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) نسبت داده‌اند که واقعیت ندارد و متأسفانه ما به علت نداشتن روزنامه نمی‌توانیم به این مطالب فوراً پاسخ بدهیم. آقای دکتر سرورالدین به طوری نادرست به مانسبت داده که گویا حزب توده ایران ادعا کرده است که همه افغان‌هایی که در ایران هستند و تعدادشان به ۱/۵ میلیون می‌رسد هروثین فروش، دزد، قاچاقچی و آدمکش، قاتل و اوباش هستند. ما به طور کاملاً رسمی اعلام می‌کنیم که هیچ وقت چنین ادعایی نکرده‌ایم و این یک برداشت نادرست است اگر اسمش را نگذاریم اتهام. واقعیت این است که ما گفته‌ایم که در میان افغان‌هایی که در ایران هستند عده زیادی که دیگر در افغانستان زمینه‌ای برای ادامه زندگی و رشد نمی‌بینند، سرازیر شده‌اند به ایران و این تنها ایران نیست، در پاکستان هم وضع همین است. باندهای وحشتناک قاچاقچی و قاتل و دزد در میان آن‌ها هست که به نام مبارز افغانی، مجاهد افغانی یا کارتی که می‌گیرند در داخل ایران آزادانه و حتی آزادتر از خود ایرانی‌ها می‌توانند به همه‌جا رفت و آمد کنند و به عنوان این که آواره‌اند، از کمک مردم برخوردار شوند. مردم به این‌ها محبت کرده پول و خانه داده‌اند، ولی آن‌ها به مردم جنایت کرده‌اند. تعداد این‌ها کم نیست و آن قدر کم نیست که جیب و داد مطبوعات و محافل سیاسی ایران درآمده است. مطلب دیگری که ما در این زمینه گفته‌ایم این است که بخش قابل ملاحظه و تقریباً تعیین‌کننده‌ای از گروه‌هایی که به نام اسلامی در افغانستان می‌جنگند، نظیر همین گروه‌هایی هستند که در ایران علیه جمهوری اسلامی ایران عمل می‌کنند و وابسته به امپریالیسم، جیره‌خوار امپریالیسم، مرتجع و خائن به منافع خلق افغانستان هستند. این ادعا را ما کرده‌ایم و زمانی کرده‌ایم که گفتن آن خیلی سخت بود، زمانی که آقای قطب زاده از این جاسوس‌های آمریکا به عنوان میهمانان عزیز جمهوری اسلامی ایران پذیرایی می‌کرد و آنها را به عنوان هیئت نمایندگی ایران در کنفرانس‌ها جا می‌زد، از اسلام‌آباد می‌برد به ژنو و به خرج دولت ایران برایشان مصاحبه مطبوعاتی و غیره ترتیب می‌داد. آن زمان ما اعلام کردیم که این‌ها همه به اضافه آقای

قطب‌زاده نوکرهای آمریکا هستند. خوب کجای این دعوی نادرست بود؟ تاریخ نشان داد که حرف ما کاملا درست بود. حالا دیگر تنها ما این حرف‌ها نمی‌زنیم، کافی است شماره‌های روزنامه اطلاعات را ورق بزنیم تا ببینیم چند گروه آمریکایی از مجاهدین افغانی را معرفی کرده است. در شماره ۴ شهریور ۱۳۵۹ روزنامه اطلاعات مصاحبه اختصاصی این روزنامه با سید عبدالقادر جوادى، خبرنگار رسمی "نهضت اسلامی افغانستان" وابسته به جبهه آزادی بخش انقلاب اسلامی افغانستان انتشار یافته است. سید عبدالقادر جوادى در پاسخ این سؤال که چه گروه‌ها و احزاب سیاسی مسلح در افغانستان وجود دارند گفت:

"احزاب دیگری هستند به نام "جمعیت اسلامی افغانستان"، "جبهه نجات ملی افغانستان" که از طرف آمریکا و مصر حمایت می‌شوند، "اتحادیه مجاهدین افغانستان" و "تنظیم نسل نو هزاره افغانستان" که در پاکستان دفتر دارند و از جانب چین و پاکستان و آمریکا حمایت می‌شوند، اکثر آن‌ها مائوئیست می‌باشند. آمریکا عمدتاً پول به مقدار زیاد در اختیار پاکستان قرار می‌دهد و پاکستان پول را در اختیار این احزاب سرسپرده قرار می‌دهد. این احزاب از مصر و پاکستان تجهیزات نظامی و وسایل دیگر دریافت می‌کنند. رهبر اصلی این گروه‌ها ظاهر شاه است که در ایتالیا بسر می‌برد و این‌ها همه سرسپرده هستند و آمریکا را استعمار نمی‌شناسند، سران احزابی مانند "جمعیت اسلامی" که پشتوانه‌ای غیر از مصر و آمریکا ندارند چنین سفری را انجام داده‌اند (به دیدار سادات رفته‌اند). چندی پیش شیخ آصف قندهاری رهبر "حرکت اسلامی افغانستان" نیز مسافرت‌هایی به کویت کرد و کمک‌هایی از آنجا دریافت کرد."

خوب این را نه روزنامه "نامه مردم" نوشته و نه حزب توده ایران اعلام کرده است. این را رهبر یکی از جمعیت‌های اسلامی مجاهد افغانستان به مخبر روزنامه اطلاعات می‌گوید، به روزنامه اطلاعات که به هیچ وجه نمی‌شود گفت که این توده‌ای یا "وابسته به جریان حاکم در افغانستان است. نمونه‌های دیگر آن را در شماره امروز "اتحاد مردم"، در یک صفحه کامل می‌بینید. در آن جا به نقل از روزنامه‌های رسمی

جمهوری اسلامی ایران نشان داده شده است که گروه‌های مختلفی که در افغانستان زیرپوشش اسلام عمل می‌کنند، از وابستگان به آقای ریگان و محمدظاهرو غارتگران فتودال هستند و نه برای اسلام، بلکه برای همین آقایان مبارزه می‌کنند. چرا؟ علتش خیلی روشن است: درافغانستان اصلاحات ارضی انجام گرفته، اصلاحات ارضی که ما این قدر روی آن اصرار می‌کنیم و این قدر مقامات اسلامی ایران به عنوان مهم‌ترین گام ضرور به سود مستضعفان، روی آن اصرار می‌کنند. این اصلاحات در افغانستان انجام گرفته و تاکنون صدها هزارهکتار از زمین‌های فتودال‌ها میان سیصد هزار خانوار بی‌زمین و کم‌زمین تقسیم شده و مورد کشت و زرع قرار گرفته است. از بی این تقسیم زمین، طبق آماري که حدود ده روز پیش در کابل منتشر شده، تولید غله درافغانستان امسال به چهارمیلیون و نیم تن رسیده است. آن را مقایسه کنید با غله ایران که سی و پنج میلیون جمعیت دارد. حال باید از کسانی که ادعا می‌کنند دومیلیون از دهقانان افغانی به ایران و پنج میلیون به پاکستان پناهنده شده‌اند، پرسید که چطور شده است که از کشوری که بیش از ۱۷-۱۸ میلیون جمعیت ندارد، حدود هفت میلیون آدم کارکن از دهاتش بیرون می‌آیند، ولی تولید غله‌اش نسبت به سال گذشته یک برابر و نیم شده است؟ تعداد دام گوسفندی افغانستان الان نوزده میلیون راس است. این را باید مقایسه کرد با دام گوسفندی ایران و باید دید که نوزده میلیون راس گوسفند یعنی چه و این چه روند گسترش است که درافغانستان دیده می‌شود؟ تشبیت انقلاب، تشبیت وضع اجتماعی است یا نه؟ البته آن‌جا هم عناصری که بمب بترکانند، آتش بزنند، دهقانان را بکشند، مسئولین حزبی را بکشند، هست، همان‌طور که در ایران می‌آیند یک دفعه ۷۲ تن از مسئولان درجه اول کشوری را می‌کشند. و البته این نشانه قیام خلق نیست، بلکه نشانه آن است که تروریسم در آنجا هم به شکل کور عمل می‌کند، منتها آن‌جا نمی‌توانند ۷۲ نفر از مسئولان کشوری را که یک کمی بیشتر مواظب خودشان هستند یک‌جا از بین ببرند، نمی‌توانند رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر را یک‌جا از بین ببرند، برای این که اجازه نداده‌اند امثال کشمیری‌ها، رئیس اطلاعات نخست‌وزیری بشوند. در ایران چنین امکانی را پیدا کرده‌اند، برای این که کم‌توجهی بوده است.

خلاصه این که درافغانستان هم مثل ایران گروه‌های وابسته به

امپریالیسم آمریکا و انواع عناصر ارتجاعی با هدف برانداختن حکومتی که به نفع توده‌های زحمتکش عمل می‌کند، به تروریسم کورمشفولند، منتها با اشکال خاص افغانی آن. در افغانستان هم گروه‌هایی مثل گروه فاسطو و کومله و غیره و غیره وجود دارند که از آمریکا و چین و مصر پول و اسلحه می‌گیرند. پس آن‌چه که ما ادعا کرده بودیم، دقیقاً درست بود و خیلی هم خوشحالم که حرف‌هایمان همیشه درست از کار درمی‌آید. ولی متأسفیم که تحریکات عناصر مخرب مائوئیست که معلوم نیست چگونه خودشان را جازده‌اند، در برخی از مقامات جمهوری اسلامی ایران موثر واقع می‌شود. عجیب است که ساخته‌های "مسافر پیشاوری" را به این آسانی باور می‌کنند اما به واقعیت‌های مسلمی که در سراسر جهان بازتاب دارد، بی‌اعتنا هستند. پس از این توضیح به آقای سرورالدین پاسخ می‌دهیم که اولاً مطلبی که به ما نسبت داده‌اند، غیر از آن است که ما گفته‌ایم. ثانیاً در مورد این یک میلیون ونیم هم ما به هیچ وجه نگفته‌ایم که همه آن‌ها هروئین فروش و دزد و غیره هستند. بسیاری از این‌ها اصلاً مهاجر سیاسی نیستند، بلکه مهاجر اقتصادی هستند. ضمناً رقم یک میلیون ونیم راهم در مورد آن‌ها باید با تردید تلقی کرد، چون وقتی پای پول و امتیاز به میان می‌آید، هرافغانی خودش را سه‌تاجا می‌زند. ما می‌دانیم که برای گرفتن کوپن و چیزهای دیگر چه تقلب‌هایی انجام می‌گیرد. پس در مورد یک میلیون و نیم به‌تر است کمی تردید کنیم، همان‌طور که در آن ۵ میلیونی که آقای ضیاء‌الحق ادعا کرده است خیلی تردید می‌کنیم، زیرا ضیاء‌الحق برای هر نفری که پناهنده افغانی می‌نامد، از آمریکا پول می‌گیرد. اگر برای هر نفر صد دلار بگیرد جمع آن در مورد ۵ میلیون نفر می‌شود پانصد میلیون دلار و اگر دو میلیون باشد می‌شود، ۲۰۰ میلیون و به هر حال در مقابل پناهندگان پول می‌گیرد. ولی در مورد ایران این طور نیست. ایران باید خرج را خودش بدهد، در مقابل هر نفری که افغانی‌ها اضافه جابزنند از بیت‌المال، از بودجه دولت ایران باید خرجش تامین شود، آن‌هم با این دشواری-هایی که خود ما داریم.

همان‌طور که گفتیم اکثر این افراد مهاجرین اقتصادی هستند، اصلاً مهاجرین سیاسی نیستند و برای مخالفت با رژیم افغانستان این‌جا نیامده‌اند. وقتی بفهمند که کسی با آن‌ها رسمی صحبت نمی‌کند و اگر حرف دلشان را بگویند نشان بریده نمی‌شود، خیلی ساده می‌گویند که ما برای کار آمده‌ایم. دستجات آدمکش و اوباش آمریکایی در افغانستان

می‌روند خانه‌ها را آتش می‌زنند و افراد را تهدید می‌کنند که اگر نروید مهاجرت، خانواده‌ها شما را نابود می‌کنیم. اگر با افغانی‌ها به طور ساده و خودمانی تماس بگیرید، اصل مطلب را به شما خواهند گفت و آرزوی می‌کنند که دوبرگه برگردند به افغانستان.

حالا از این هم که بگذریم اصولا ما می‌دانیم که مهاجرت در کشورهای مجاور به تناسب رشد اقتصادی این کشورها همیشه وجود دارد. ببینید الان چقدر ایرانی در شیخ نشین‌های خلیج هست؟ صدها هزار کارگر ایرانی در کویت و امارات عربی و غیره مشغول کارند. برای چه؟ برای این که آن‌جا مزد بیشتری می‌دهند! چند میلیون ترک، یوگوسلاو، اسپانیولی و حتی ایتالیایی الان در اروپا - در آلمان و فرانسه و غیره کار می‌کنند؟ عده‌ها آن‌ها به میلیون‌ها می‌رسد. مهاجرت اقتصادی همیشه به تناسب سطح رشد اقتصاد در کشورهای مجاور وجود داشته است. مگر این که در مرزها جلوی آن‌ها را بگیرند و نگذارند وارد کشور شوند. در آلمان غربی سه میلیون و نیم، چهار میلیون کارگر خارجی هست. این‌ها کارگران ارزانی هستند که سنگین‌ترین و نامطبوع‌ترین کارها را انجام می‌دهند و معذک مزد آن‌ها سه - چهار برابر مزدی است که در کشور خودشان برای آن کار می‌توانستند دریافت کنند. به این ترتیب مثلا از ترکیه می‌روند به آنجا و خود دولت ترکیه هم این را تشویق می‌کند، چون این یک منبع ارز است، این کارگران جمعا، سالی صد میلیون دلار از این راه به دست می‌آورند و می‌فرستند برای خانواده‌هایشان.

مهاجرت اقتصادی بین افغانستان و ایران هم به طور عمده همین خصلت را دارد. ایران از لحاظ سطح رشد اقتصادی، حتی با دشواری‌های امروزش، نسبت به افغانستان که فوق‌العاده عقب‌مانده بود برتری دارد. عده‌ها زیادی از افغان‌ها را می‌بینیم که می‌آیند اینجا پول جمع می‌کنند و برای خانواده‌هایشان می‌فرستند. ولی با توسعه‌ها کار در آنجا، با تثبیت وضع اقتصادی الان خیلی از آن‌ها به کشورشان باز می‌گردند. در یک سال اخیر بیش از صد هزار افغانی، از همین‌هایی که آمده‌اند به ایران و به پاکستان، به خانه و کاشانه خود بازگشته‌اند. البته پاکستان جدا جلودگیری می‌کند از بازگشت این‌ها و حتی به تهدید متوسل می‌شود، ولی از طرف دولت ایران، امیدواریم نه فقط جلودگیری نشود، بلکه جدا تشویق کنند که این افراد برگردند. اگر جنگ هم می‌خواهند بکنند، بروند آن‌جا جنگ کنند، این‌جا آمده‌اند برای چه؟ گویا حجت‌الاسلام صفائی بود که در

" اگر این‌ها مبارزند، بروند آنجا مبارزه کنند. در ایران که نمی‌خواهیم آن‌ها مبارزه کنند. این‌جا علیه کسی می‌خواهند بجنگند؟ اگر می‌خواهند بجنگند بروند کشور خودشان بجنگند."

اما ما خیال می‌کنیم که از هر صد نفری که از ایران به افغانستان برگردند، نود و نه نفرشان به جای جنگ کردن، زمین‌های فئودال‌ها را که به آن‌ها خواهند داد، می‌گیرند و روی آن به کشت و زرع و کارسازنده می‌پردازند. به نظر ما امپریالیسم در افغانستان هم جریانی را آغاز کرده است که به تشبیه انقلاب افغانستان کمک خواهد کرد، همان‌طور که تمام فشارهایی که به جمهوری اسلامی ایران وارد آوردند از توطئه اقتصادی و توطئه‌های طبس و کودتا و حمله نظامی عراق گرفته تا تحریکات و فشار کونی و تروریسم کور به وسیله مجاهدین وغیره، همه این‌ها به تعمیق انقلاب ایران کمک می‌کند.

صمنا دولت افغانستان تاکنون چندین بار رسماً اعلام کرده است که کسانی که حتی در دسته‌های مسلح شرکت کرده باشند، اگر اسلحه رازمین بگذارند و برگردند، به هیچ وجه مورد پیگرد قرار نخواهند گرفت و هیچ کیفری نخواهند دید. آن‌ها می‌توانند به کار آرام خود بپردازند. اگر ما روزنامه داشتیم این مطلب را با وسعت منتشر می‌کردیم، ولی متأسفانه نداریم. اما دوستان ما می‌توانند با اطمینان به صحت این مطلب، آن‌را به افغانی‌هایی که در ایران هستند اطلاع دهند. چون اگر این‌ها بروند، این کمکی هست به جمهوری اسلامی ایران، زیرا هر قدر بار این مهاجرین افغانی سبک‌تر شود، فشار اقتصادی روی جمهوری اسلامی ایران هم کم‌تر خواهد شد و ضمناً صفوف قاچاقچیان و آدمکشان و غیره و غیره از افغان‌های شرافتمندی که بدون شک اکثریت مهاجران افغانی را در ایران تشکیل می‌دهند، جدا خواهند شد.

و اما درباره نکته اصلی سؤال یعنی طرح پیشنهادی دولت ایران برای حل مسئله افغانستان. پیش از آن که به خود این طرح بپردازم، جمله‌ای را از آقای نخست‌وزیر موسوی هنگام معرفی کابینه به مجلس یادآوری می‌کنم. ایشان گفتند (عین جملات ایشان است):

"تاکنون در سیاست خارجی تا اندازه‌ای با چشم بسته و روی حدسیات عمل می‌کنیم. اطلاعات ما در مسائلی که در

جهان اتفاق می‌افتد بسیار ابتدایی است... در دراز مدت خلاّ ناشی از یک سیستم اطلاعاتی بیرون مرزی بیش از پیش محسوس خواهد بود."

این گفته آقای نخست‌وزیر واقعیت شایان دقتی است. در چندماه اخیر که سیاست خارجی به مسیر واقع‌بینانه افتاده و می‌کوشد مسائل جهانی را براساس ارزش مثبت یا منفی آن‌ها برای انقلاب ایران ارزیابی کند، می‌بیند که با یک بی‌اطلاعی زیاد روبرو است و علت آن هم روشن است. در دوران پس از انقلاب تا مدت زیادی لیبرال‌ها بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران تسلط داشتند. در آغاز دکتر سنجابی وزیر خارجه بود و سیاست خارجی سمت طرفداری از آمریکا داشت، سپس ابراهیم یزدی آمد که خوب تبعه آمریکا و تکلیفش معلوم بود، بعد بنی‌صدر آمد که معلوم شد او هم از عمال آمریکاست، از بی بنی‌صدر قطب زاده آمد که داستان بدون شرح است و نیاز به توضیح ندارد. وقتی هم که کابینه آقای رجایی تشکیل شد وزارت خارجه عملاً در دست بنی‌صدر بود و تازمانی که قانون سرپرستی وزارت خارجه توسط نخست‌وزیر، تصویب نشد وزارت خارجه یک ارگان مستقل و در واقع جزئی از وزارت‌خانه‌های خارجه آمریکا و انگلستان و دیگر کشورهای امپریالیستی بود و اصولاً در آن جو عمل می‌کرد.

آن وقت‌ها البته اطلاعات وزارت خارجه در چارچوب خواست خودش خیلی هم کافی بود، خوب می‌دانست دشمنان انقلاب ایران چه کسانی هستند، همان‌هایی که دوستان خودشان بودند، به همین جهت هم کوشش می‌کرد با چین، پاکستان، آلمان غربی و انگلیس و غیره مناسبات خاص داشته باشد. سخنرانی معروف قطب زاده که ما باید با اروپای غربی و چین روابط خاص و ویژه‌ای برقرار کنیم، یادمان هست. خوب، چین که متحد آمریکا و اروپای غربی هم متحد آمریکا و خود ایشان هم که روابطشان با وزارت خارجه آمریکا الان دیگر با اسناد روشن شده است. پس تا آن وقت اطلاعات وزارت خارجه در چارچوبی که لازم داشتند، کافی بود. ولی به محض این که وزارت خارجه زیر سرپرستی آقای رجایی قرار گرفت، دیگر برای این سیاست اطلاعاتی وجود نداشت، برای این که نمایندگی‌ها هم‌شان طاغوتی یا لیبرال‌های طاغوتی زده بودند و اطلاعاتی را که می‌دادند همان چیزهایی بود که این‌ها لازم نداشتند.

همان ترتیب طی چندماه اخیر پس از شروع سرپرستی وزارت خارجه

توسط مرحوم شهید رجبی و تاکنون، وزارت خارجه در همین وضع باقی مانده و هنوز تغییر اساسی پیدا نکرده است. امام هم دیروز طی سخنان خودشان، خیلی صریح گفتند که نمایندگی‌های ما در خارج با این وضعی که دارند نمی‌توانند برای تبلیغات، برای شناساندن جمهوری اسلامی کاری بکنند. به نظر ما عامل بی‌اطلاعی وزارت خارجه یکی از مهم‌ترین عواملی است که موجب شده است تا طرح پیشنهادی مربوط به افغانستان خیلی غیر واقع‌بینانه و غیر منطبق با آن چه که در افغانستان می‌گذرد از آب درآید. در خود این طرح البته مسائلی هست که از همان آغازش سؤال برمی‌انگیزد. غیر عملی بودن این مسائل طوری است که خود مدافعی طرح هم نمی‌توانند آن را ناگفته بگذارند. در مطالبی که برای تشریح و توضیح این طرح بیان می‌شود، غالباً به این مضمون برمی‌خوریم که اگرچه این فعلاً غیر عملی است، ولی در درازمدت می‌تواند تاثیر خود را اعمال کند. روزنامه‌ها هم بیش از پیش به جنبه‌های ضعف اشاره می‌کنند. مدافعی آن هم رفته رفته می‌گویند که این آن چیزی درنیامد که بنا بود بشود. واقعیت هم این است که درنیامد. چون این قدر سؤال برمی‌انگیزد که به هیچ وجه نمی‌شود جوابش را داد. مثلاً آقای موسوی نخست‌وزیر پس از دیدار هیئت دولت با امام خمینی ضمن اظهاراتی که در "اطلاعات" یکشنبه ۲۴ آبان به چاپ رسید می‌گوید:

"در این طرح بر روی مسئله‌ای که تا به حال تایید کرده‌ایم تاکید مجدد می‌کند، که شوروی با اشغال افغانستان بهترین بهانه را به آمریکا می‌دهد تا در منطقه حضور داشته باشد و در حقیقت استمرار حضور آمریکا در منطقه، به نحوی وابسته به حضور نظامی شوروی در افغانستان است و این سرانجام کمکی به آمریکا است."

انسان اگر این جمله‌ها را دقیق بخواند و از آن نگردد، دچار خیرت می‌شود. چطور ممکن است این را تطبیق داد با اظهارات رسمی مقامات جمهوری اسلامی که بارها تاکید کرده‌اند که آمریکا در دنیا طی سال‌های اخیر از هیچ رویدادی به اندازه انقلاب ایران صدمه نخورده و تمام سیاستش در خاورمیانه و در سراسر منطقه در جهت سرکوب انقلاب ایران است؟ این دوتا را چه جور می‌توان با هم تطبیق داد؟ واقعا، اگر شوروی ارتشش را از افغانستان بیرون ببرد، آمریکا حضورش در منطقه، ما تمام می‌شود؟ کشتی‌هایش را از این منطقه می‌برد و دیگر اصلاً هیچ کاری به

انقلاب ما نخواهد داشت؟ به پاکستان هم اسلحه نخواهد داد و بعد
سفیر حسن نیت می‌فرستد نزد دولت ایران و می‌گوید به به! شما انقلاب
کردید و مارا بیرون کردید، چه خوب کردید؟ واقعا آدم تعجب می‌کند.
به نظر ما سخنان دیروز رئیس جمهوری اسلامی ایران، حجت‌الاسلام
خاصه‌های بسیار متین و عمیق بود که بار دیگر به طور خیلی روشن تاکید
کردند آمریکا دشمن اصلی ما است. تمام سیاستی که امپریالیسم آمریکا
در خاور نزدیک و میانه تعقیب می‌کند، علیه ما، علیه انقلاب ما، علیه
همهٔ خلق‌های منطقهٔ ما است. سیاست آمریکا در آفریقای جنوبی،
در آمریکای لاتین، در تمام کشورهای عربی، سیاست استیلاجویانه
ناشی از ماهیت غارتگرانهٔ امپریالیسم است. این به هیچ وجه صحیح
نیست که استمرار حضور نظامی آمریکا در منطقه ناشی از حضور شوروی
در افغانستان است.

به هر حال در چگونگی پیشنهاد دولت ایران دربارهٔ افغانستان به
نظر ما عوامل مختلفی می‌توانسته است تاثیر داشته باشد. یکی این که
این پیشنهاد واقعا بر اساس بی‌اطلاعی تنظیم شده و حتی می‌توانیم کلمهٔ
"خامی" را در مورد آن به کار ببریم. در نتیجهٔ بی‌اطلاعی و خامی در
دید، در شناخت جهان کنونی ما، این پیشنهاد به کلی غیر عملی از کار
درآمده است و همین‌طور پادرها خواهد ماند. چند صباحی می‌گذرد،
توی روزنامه‌های ایران یک خورده درباره‌اش صحبت می‌کنند، دو تا روزنامه
هم در پاکستان، به علل معلوم، از آن پشتیبانی می‌کنند و بعد هم فراموش
می‌شود. این البته خیلی قابل تأسف است، چون ما انتظار داشتیم و
انتظار داریم که دولت ایران، الان که دارد با دید تازه‌ای به مسائل
سیاست خارجی ایران می‌نگرد، باید خیلی سنجیده‌تر و عقلانی‌تر از این
عمل کند. این جنبهٔ مسئله البته تأسف انگیز است.

عامل دیگری که ممکن است در چگونگی تنظیم این
پیشنهاد مؤثر بوده باشد، شاید تلاشی از سوی دولت
جمهوری اسلامی ایران برای خنثی کردن فشاری باشد که محافل داخلی و
خارجی به دولت ایران به علت موضع‌گیری ضدآمریکایی قاطع‌اش، وارد
می‌آورند. می‌دانیم که در نتیجهٔ این موضع‌گیری ضدآمریکایی از هر طرف
اتهاماتی به دولت ایران می‌زنند که این‌ها "کمونیسست شده‌اند، ساخت و
پاخت کرده و رفته‌اند به طرف شرق" و غیره. شما رادیوهای انگلستان و
آمریکا و اویسی و بختیار و غیره را که گوش کنید، روزنامه‌های کشورهای

غربی را که نگاه کنید، می بینید همه شان یک زبان همین را می گویند. گروه معینی از روحانیون هم که در برده "قشریگری افراطی همان سیاست سازشکارانه" لیرال هاوسازش با امپریالیسم را تعقیب می کنند، به این نوع اتهامات دامن می زنند و شاید مجموعه "این ها ایجاد یک سپردفاعی را ایجاب می کرده است. یک عامل سوم هم ممکن است در کار باشد که شاید به عناصر مائوئیست مربوط شود. شاید این حقه بازها خواسته اند به سیاست دولت ایران، به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران که در پرتو اقدامات چندماه اخیر خود اعتبار و وزن تازه ای پیدا کرده است، به طریقی ضربه بزنند و بگویند که این سیاست خام و ناپخته است. این عامل سوم هم می تواند دخالت داشته باشد. ما فکرمی کنیم که هر سه عامل باید دخالت داشته باشد، منتها از طرف عناصر مختلف. انکار برای ایجاد چنین طرحی یک ائتلاف صورت گرفته است. چون خیلی نکاتش سؤال انگیز است مهم ترین نکته "سؤال انگیز که اصلا قابل جواب نیست، دخالت دادن دولت پاکستان به عنوان یک کشور "ضدامریالیستی" و "ضد آمریکایی" در کنار ایران است! اینجا فقط باید با تعجب نگاه کرد. مابار دیگر این نوشته را از روزنامه "اطلاعات" یادآور می شویم که آمریکا به مقدار زیاد پول عمدتا در اختیار پاکستان می گذارد و پاکستان این پول ها را در اختیار گروه های سرسپرده قرار می دهد. پاکستان از مصر اسلحه، تجهیزات نظامی و وسایل دیگر برای گروه های سرسپرده در افغانستان دریافت می کند و رهبر اصلی این گروه ها ظاهر شاه است. خوب این را کسی گفته که در میان گروه های موجود در افغانستان، بیش از همه مورد اعتماد مقامات مسئول جمهوری اسلامی ایران است.

با این وصف دولت ایران چگونه می خواهد ارتش پاکستان را ببرد در افغانستان که آنجا از جنبش ضد آمریکایی حمایت کند؟ ارتش پاکستان را که از آمریکا اسلحه و پول می گیرد و می دهد به ظاهر شاه؟! اینجاهاست که قصه "شاخ درآوردن" یواش یواش می خواهد از افسانه به واقعیت تبدیل شود. رژیم پاکستان یک هو می آید هم رزم و هم سنگر کشور انقلابی جمهوری اسلامی ایران می شود که موضع ضد آمریکایی چنان قاطعی دارد که نفس آمریکا را بریده است.

و همین جاست که جدی بودن طرح مورد سؤال قرار می گیرد. اگر جمهوری اسلامی ایران کشور اسلامی دیگری مثل سوریه، الجزیره، لیبی که موضع گیری ضدامریالیستی قاطع دارند، معرفی می کرد، می شد گفت به

این یک پیشنهادی است، ولی این که بیاید پاکستان یا مصر یا عربستان یا حسن مراکش را به عنوان نیرویی برای حل مسئله افغانستان معرفی کنید این را دیگری نمی شود جدی گرفت.

مسائل عملی دیگری هم که در طرح آمده، به کلی مبهم است. می گویند ۳۵ نفر از روحانیت دنیای اسلام انتخاب شوند، خوب این ها از کجا انتخاب شوند؟ اگر قرار است از ۳۵ کشور انتخاب شوند که آن وقت باید نماینده حسن مراکشی و حسین اردنی و قاپوین عمانی و فهد عربستانی هم بروند افغانستان، اسلام را در آنجا پیاده کنند. و این هم باز به هیچ وجه یک طرح جدی نمی شود. اگر این سی نفر را فقط دولت ایران باید انتخاب کند، دیگران آن را قبول نمی کنند و می گویند این می شود مداخله کامل ایران در افغانستان. ما این را با گفته آقای رئیس جمهور که مورد تایید کامل همه مبارزان و میهن پرستان ایران است، به هیچ وجه نمی توانیم تطبیق بدهیم. رئیس جمهور دیروز گفت ما طرفدار عدم دخالت کامل در امور داخلی کشورهای دیگر هستیم و به هیچ وجه نمی خواهیم کشور ما حل مسائل داخلی کشورهای دیگر را به عهده خودش بگیرد.

به این ترتیب می بینیم که طرح دولت درباره مسئله افغانستان جای سوال زیادی باقی می گذارد و ما امیدواریم که روند آینده فعالیت سیاسی دولت ایران کمک کند که به جای این گونه طرح های به کلی غیر عملی کام های سازنده و واقعا مثبت برداشته شود که این لازمه اش مطالعه دقیق و بدون پیش داوری درباره وضع واقعی افغانستان است. ما تکرار می کنیم که به عقیده ما دولت جمهوری اسلامی ایران می تواند نقش بسیار مهمی در حل مسئله افغانستان ایفا کند و کمک کند که در افغانستان به جای رژیم نظیر پاکستان، عربستان سعودی و ترکیه، نظامی برقرار باشد و تحکیم و تثبیت شود که هم از لحاظ مواضع داخلی یعنی خلقی و مردمی بودن و هم از لحاظ جهانی یعنی ضد آمریکایی، ضد امپریالیستی و ضد استکبار جهانی بودن، نزدیک ترین کشور به ایران باشد. وجود چنین نظامی در مجاورت ایران پشتیبان نیرومندی برای تحکیم انقلاب و جمهوری اسلامی ایران خواهد بود.

همان طور که تجربه سه سال گذشته نشان داده است، صحت پیش بینی های ما امروز آن قدر ثابت شده است که حتی روزنامه های اسلامی هم ولو به طور جسته گریخته مجبورند به درستی آن ها اعتراف

کنند. ما اطمینان داریم که درستی نظریاتی هم که امروز می‌دهیم، دیری نخواهد پایید که برای قشرهای وسیع‌تری از جامعه ما، برای عناصر باحسن‌نیت انقلابی، ضدامپریالیست و میهن دوست حاکمیت کنونی ایران که الان دراکثریت هستند، روشن خواهد شد.

مانور «ستاره درخشان»

س: هدف ایالات متحده آمریکا از مانور جدیدش در منطقه خاور نزدیک چیست؟ وجه مسائلی را با آن باید در ارتباط دانست؟

ج: در گفتار گذشته یادآوری کردیم که آمریکا سیاست تهاجمی در دنیا در پیش گرفته است تا شاید بدین وسیله بتواند موقعیت متزلزل خود را در دنیا چاره کند و در صورت امکان موضعی را که در نتیجه مبارزات خلق‌ها و تغییر تناسب نیروها در جهان از دست داده است، بازگرداند و از خطر روزافزونی که حاکمیت غارتگرانه، جابرانه و زورمدارانه آمریکا را در تمام قاره‌ها و حتی در همسایگی نزدیک خودش السالوادور و آمریکای جنوبی، در خاور نزدیک و خاور دور تهدید می‌کند، جلوگیری کند. ما می‌بینیم که امپریالیسم آمریکا نه تنها خودش چنین سیاستی را تعقیب می‌کند، بلکه می‌کوشد سایر نیروهای امپریالیستی را هم به این راه بکشاند و به اتفاق آن‌ها جنبش‌های آزادی بخش را سرکوب کند و قدرت‌ها و دولت‌هایی را که در مقابل آمریکا ایستاده‌اند، براندازد. آمریکا علیه لیبی همان‌گونه توطئه می‌کند که علیه ایران، علیه ایران همان‌گونه توطئه می‌کند که علیه افغانستان، علیه کوبا همان‌گونه توطئه می‌کند که علیه نیکاراگوئه و موزامبیک و آنگولا.

در هر کشوری که راه مستقل از امپریالیسم در پیش می‌گیرد، توطئه آمریکا در حال تکوین است و شدت پیدا می‌کند. اما خاورمیانه علاوه بر همه این‌ها ویژگی مهمی دارد که جنبه استراتژیک جهانی استثنائی آن است. این ویژگی از منابع نفت خاورمیانه ناشی می‌شود. به طور کلی امپریالیسم برای این که از بین نرود، تب‌آلود مبارزه می‌کند تا لاقط همین موقعیت کنونی خود را تثبیت کند و اگر هم توانست جایی را هم پس بگیرد. این مطلب به سیاست امپریالیسم آمریکا در تمام دنیا مربوط

می‌شود: ولی در خاورمیانه دو عامل دیگر هم به آن اضافه می‌شود: یک عامل استراتژی نظامی علیه شوروی و عامل مهم دیگر که فوریت دارد، مسئلهٔ تامین نفت است. در مطبوعات مترقی جهان این روزها آمارهای منتشر شده که در این زمینه بسیار گویا است. مقایسه‌ای شده است در مورد میزان ذخایر مواد انرژی در ایالات متحده آمریکا و در اتحاد شوروی. وقتی ما می‌گوییم ایالات متحده آمریکا باید تمام اروپای غربی و ژاپن را هم به آن اضافه کنیم، برای این که آن‌ها از آمریکا هم فقیرتر هستند. مواد انرژی یعنی نفت، گاز، منابع آبی، معادن زغال سنگ و اورانیوم و غیره. این آمار نشان می‌دهد که اگر امروز واردات نفتی آمریکا از کشورهای دیگر یعنی از آمریکای لاتین، آفریقا، آسیا و به ویژه از خاورمیانه قطع شود، ذخایر نفت خود آمریکا پنج تا شش سال به تنه خواهد کشید. به این ترتیب وارد کردن نفت برای آمریکا یک مسئلهٔ حیاتی است. موجودی گاز آمریکا فقط برای مصرف ده تا پانزده سال آن کفایت می‌کند. به همین جهت آمریکا مجبور است گاز مایع وارد کند. موجودی زغال آمریکا بیست درصد تمام موجودی جهان است یعنی واقعا موجودی قابل توجهی است، ولی اقتصاد آمریکا طوری تکامل یافته که مقطع تولید انرژی اش اصلا به زغال نرفته و اگر بخواهد این مقطع یعنی پایگاه انرژی خود را به زغال منتقل کند، به تغییرات طولانی و فوق العاده پرخارجی نیاز دارد که تمام اقتصاد آمریکا را به بحران شدید دچار خواهد کرد. بنابراین آمریکا از این منبع بزرگ زغال هم نمی‌تواند مثل کشورهای دیگری که پایهٔ زغالی نیز برای انرژی خود دارند، استفاده کند. انرژی اتمی هم در آمریکا با دشواری‌های بسیار روبرو است. الان در آمریکا ۱۲/۵ درصد کل انرژی را، انرژی اتمی تامین می‌کند. نقشهٔ آمریکایی‌ها که می‌خواستند تا سال ۱۹۸۵ سهم انرژی اتمی را به سی درصد برسانند، با شکست قطعی روبرو شده و نمی‌تواند عملی شود. اقتصاد آمریکا مجبور است لااقل تا سال ۲۰۰۰ میلادی، یعنی تا زمانی که امکانات جدیدی برای انرژی پیدا شود، سالیانه چهارصد تا پانصد میلیون تن نفت وارد کند و این مقدار نفت را فقط از خاورمیانه می‌تواند بگیرد، اروپای غربی و ژاپن هم تقریبا به همین مقدار نفت و بلکه بیشتر احتیاج دارند. در اروپای غربی و ژاپن نفت و گاز اصلا نیست.

به این ترتیب مسئلهٔ انرژی برای دنیای امپریالیسم به مسئلهٔ حیاتی تبدیل شده است و امپریالیسم هم حاضر نیست که این انرژی را از طرق

معمولی و عادی، مثل بچه آدم، آن طور که خودش گندم می فروشد، از کشورهای که دارند بخرند، بلکه می خواهد آن را غارت کند. اصل مسئله هم برسر همین دعواست والا خیلی ساده می شد از آمریکا ماشین خرید، کارخانه خرید و در عوض به آن نفت فروخت. می شد با آمریکا هم همان طور معامله کرد که دولت جمهوری اسلامی ایران الان با کشورهای سوسیالیستی می کند یعنی مثلاً نفت می فروشد و کالاهای مورد نیاز خودش را به قیمت های عادلانه ای که مورد توافق طرفین باشد می خرد. ولی امپریالیست ها که با این نحوه معامله موافق نیستند. امپریالیست ها می خواهند این مواد خام دیقیمت کشورهای "دنیای سوم" را به غارت ببرند. سابقاً خیلی ساده بود، یک مشاور انگلیسی با یک کشتی می آمد و قرارداد امتیاز نفت داری را از پادشاه قاجار ایران می گرفت. ولی حالا کار به این آسانی نیست. ملت ها بیدار شده اند و می دانند نفت یعنی چه، طلای سیاه است و هر قطره اش چقدر قیمت دارد. و فردا چقدر قیمتی تر خواهد شد، حاضر نیستند آن را ارزان بدهند و کالاهای انحصارات امپریالیست ها را چندین برابر گران بخرند. مثلاً الان سیاست دولت جمهوری اسلامی ایران در این زمینه سیاستی است کاملاً ملی، تولید نفت را می آورد پایین و آن را برای فردا ذخیره می کند که قیمتش به مراتب بیشتر خواهد بود. نفت را آنقدر که مورد احتیاج است می فروشد. این سیاستی است کاملاً درست و مورد تایید همه مردم. جاهای دیگر هم بالاخره یواش یواش به این فکر می افتند که چرایی خودی نفت خودمان را سرازیر کنیم به آمریکا تا در تگزاس، کلرادو و کالیفرنیا انبار نفت برای خودش درست کند.

بدین سان ما در واقع با یک نوع جنگ روبرو هستیم: جنگ بین خلق های صاحب این ثروت ها از یک سو و درندگان غارتگر از سوی دیگر که می خواهند این ثروت ها را به تاراج ببرند. این جنگ به ویژه در خاور میانه بسیار شدید است و از اینجا است پایه سیاست آمریکا در این منطقه: پایه طمس، پایه کودتای نوزه، پایه این مانورها و ارتش کشی به مصر و سودان و عمان، فروش آواکس به عربستان سعودی، تقویت اسرائیل برای سرکوب خلق فلسطین و حمله به هر کشوری که بخواهد مقاومت کند، برای تهدید لیبی که می گوید آقا من نفتم را حاضر نیستم ارزان بفروشم، برای تهدید سوریه و غیره و غیره.

حالا بعضی می آیند و این مسئله را لوٹ می کنند و همان طور که امام می گویند شوروی را مطرح می کنند برای این که آمریکا را منسی کنند.

می‌گویند بلکه شوروی احتیاج دارد به نفت جنوب ایران و همه نقشه‌اش این است که نفت خلیج فارس را بگیرد. اما همین آماری که منتشر شده یک طرف دیگر هم دارد و آن این است که چهل درصد کل ذخایر انرژی زای جهان اعم از نفت، گاز، آب، و زغال سنگ و مواد اتمی و غیره در اتحاد شوروی است. یعنی کشوری با ۲۶۰ میلیون نفر جمعیت یعنی تقریباً ۴۰ درصد جمعیت جهان صاحب چهل درصد تمام ذخایر شناخته شده انرژی زای جهان امروز است. به این جهت اتحاد شوروی نه به یک قطره نفت احتیاج دارد و نه به یک لیتر مگسب گاز و معاملات هم که در این زمینه می‌کند صرفاً جنبه عادی اقتصادی دارد. اتحاد شوروی خودش صادرکننده بزرگ نفت و گاز است، تا هشتاد درصد نفت مورد نیاز تمام کشورهای سوسیالیستی را می‌دهد، گاز اروپای غربی و ژاپن را هم حتی می‌تواند تامین کند. الان قراردادهای بسیار بزرگی میان اتحاد شوروی و کشورهای اروپای غربی در شرف بسته شدن هست که آمریکا با تمام قوا می‌خواهد جلوگیری را بگیرد تا بتواند وابستگی اروپای غربی را به نفتی که آمریکا از خاورمیانه و جاهای دیگر غارت می‌کند، حفظ کند. امپریالیسم آمریکا نمی‌خواهد که این اخوان کهنترش در این زمینه‌ها سیاست‌های مستقل داشته باشند.

این است یکی از پایه‌های سیاست تجاوزکارانه امپریالیسم آمریکا در منطقه کشور ما. انقلاب ایران این غارتگری را به طور جدی به خطر انداخته است و درست به همین دلیل، این گونه مورد کینه حیوانی غارتگران آمریکایی و همدستانشان قرار گرفته است.

اتحاد نیروها

س: در رابطه با تشدید سیاست تهاجمی کنونی امپریالیسم آمریکا در منطقه ما و به ویژه در قبال انقلاب ایران، اتحاد همه نیروهای ضد امپریالیستی ایران برای دفع این تهاجم و حفظ دست‌آوردهای انقلاب در چه مرحله‌ای قرار دارد؟

ج: نقشه امپریالیسم آمریکا برای براندازی جمهوری اسلامی ایران نقشه‌ای است بسیار جدی. درگفتار رئیس مجلس شورای اسلامی و در پیام

مهم دیروز رئیس جمهور به ملت ایران به این نکته توجه کامل شده است .
 امام هم در صحبت دیروز خودشان به نمایندگان وزارت ارشاد اسلامی
 ضرورت اتحاد همه نیروهای ضدامپریالیستی برای حفظ دست آوردهای
 انقلاب را تاکید کردند . تنها با اتحاد همه نیروها ، با ایثار و فداکاری ،
 با ایستادگی و از خودگذشتگی است که می توان تهاجم امپریالیسم را دفع
 کرد و سیاست تجاوزکارانه آمریکا را با شکست روبرو ساخت . این است
 تلاش همه نیروهای مترقی . در این جا من باید اشاره کنم به "بیانیه"
 مشترک حزب توده ایران و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) " که
 در اوایل آبان ماه جاری انتشار یافت . ما پس از بررسی دقیق اوضاع ایران
 و پس از این که به این نتیجه رسیدیم که درباره مسائل ، نظریات کاملا
 مشترک و ارزیابی های یکسانی داریم ، به انتشار این "بیانیه" پرداختیم
 تا نخستین گام برای ایجاد پایه های اتحاد نیروهای وسیع تری باشد که
 در جهت اهداف والای انقلاب ایران یعنی در جهت استقلال و عدالت
 اجتماعی یعنی در جهت اهداف اساسی جمهوری اسلامی ایران عمل
 می کنند . ما خوشحالیم که می بینیم در گفتارهای متعدد مقامات مسئول
 در روزهای اخیر شناخت نیروهای دشمن انقلاب ایران عمیق تر شده است .
 در عین حال پیشرفت شناخت نیروهای دوست و پشتیبان انقلاب ایران در
 صحنه جهانی و در صحنه داخلی خیلی کندتر از این است . در واقع
 درست این بود که همان مناسباتی که الان در صحنه بین المللی میان
 جمهوری اسلامی ایران و کشورهایی مثل لیبی ، الجزایر ، سوریه ، جمهوری
 دمکراتیک خلق یمن ، در حال گسترش است ، با کشورهای سوسیالیستی
 دوست انقلاب ایران نیز وجود داشته باشد ، همان گونه که نمونه اش در
 مورد جمهوری دمکراتیک خلق کره و کوبا دیده می شود . این سخنان
 رئیس جمهور شایان توجه و بسیار ارزشمند است که ما با کشورهای خارجی
 حتی با کشورهایی که غیر اسلامی هستند در صورتی که به جمهوری اسلامی
 ایران نظر تجاوز نداشته باشند حاضریم روابط خوبی داشته باشیم . عین
 گفته رئیس جمهور چنین است :

"دخالت در امور داخلی هیچ کشور در شان جمهوری
 اسلامی نیست . ما نه فقط نسبت به مسلمان ها ، بلکه نسبت
 به غیرمسلمان ها ، با کسانی مقابلیم که به ما حمله می کنند
 و مقابله خواهیم کرد با این چنین کسانی . اما با کسانی
 که به ما حمله و علیه ما توطئه نمی کنند ، هیچ مقابله ای

نداریم، دوستی هم می‌کنیم. این دستورقرآن ماست. خدا به شما می‌گوید با کسانی که با شما در دین و برسر دین نجنگیدماند و شما را آواره نکرده‌اند با آن‌ها نیکی کنید و با آن‌ها عدالت کنید.

این گفته بسیارجالب است. این امر باید نه تنها درزمینه سیاست خارجی، بلکه در داخل کشورهم مبنای سیاست جاری حاکمیت جمهوری اسلامی باشد.

دریکی از مصاحبه‌های حجت‌الاسلام موسوی تبریزی، دادستان کل انقلاب هم که متن آن از شماره آبان ماه ۱۳۶۰ مجله "پاسداران انقلاب" ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی قم به چاپ رسیده، سؤال و جواب بسیارجالبی هست. در آن چنین آمده است:

"س: تلقینات دشمن از طریق خبرگزاری‌ها و رادیوهای بیگانه و نشخوار آن‌ها توسط دشمنان داخلی و خصوصاً لیبرال‌ها مبتنی بر روی هم ریختن دولتمردان و مسئولین با حزب توده و دیگران را چگونه تحلیل می‌فرمایید؟"

پاسخ دادستان کل انقلاب، آقای حجت‌الاسلام موسوی چنین است:

"ج: ببینید یک وقتی افرادی در جامعه ما هستند، حتی مکتب ما را قبول ندارند، اسلام را قبول ندارند، ولی قانون اساسی می‌گویند و از اول امام هم اعلام کرده و نظام جمهوری اسلامی هم براین پایه گذاشته شده که آزادی‌های فردی و گروهی تاحدی که توطئه نباشد و اساس جمهوری اسلامی را برهم نزنند تامین خواهد شد و ما می‌دانیم که حزب توده یا اکثریت یا گروه‌های دیگر این‌ها اگر محاربه نکنند، با جمهوری اسلامی، یعنی برای براندازی نظام جمهوری اسلامی توطئه نکنند و خیانت نکنند، نظام ما می‌گوید که آزادند و می‌توانند فعالیت سیاسی داشته باشند حتی می‌توانند برای خودشان روزنامه داشته باشند، برای خودشان تبلیغات کنند و هر کار سیاسی که توطئه و دروغ و تهمت و تحریک مردم علیه نظام، وابستگی به اجانب و جاسوسی برای اجانب نباشد، این شرایطی است که هم در قانون اساسی آمده هم در قانون مطبوعات و احزاب آمده که در مجلس تصویب شده و هم در رابطه با حزب توده و

اکثریت هم الان همین طور هست. آن‌ها اعلام کرده‌اند که ما با نظام جمهوری اسلامی الان محاربه نداریم و این نظام را الان قبول داریم. با توجه به پذیرفتن اساس نظام جمهوری اسلامی ما فعالیت سیاسی هم می‌کنیم، تا این اندازه هم ما به آن‌ها برخورد می‌کنیم."

آقای دادستان کل انقلاب اضافه می‌کند که:

"اکثریت الان دارد اسلحه‌هایش را تحویل می‌دهد و کارهای سیاسی هم انجام می‌دهد."

ما با یک چنین برداشتی کاملاً موافق هستیم و فقط انتظار داریم که این برداشت، این احکام در واقعیت هم تبدیل به واقعیت شود، یعنی از مرحله حرف، از مرحله وعده، از مرحله توضیحات شفاهی به مرحله عمل درآید. روزنامه "نامه مردم" بالاخره آزاد شود، محل کار دبیرخانه و دفاتر ما آزاد شود، بگذارند که ما فعالیت آزاد سیاسی خود را که تا به حال تنها به نفع جمهوری اسلامی ایران، به نفع تحکیم جمهوری اسلامی ایران و در جهت هدف‌های اساسی بوده است ادامه دهیم. این مطلب را که فعالیت سیاسی ما فقط به نفع جمهوری اسلامی و تحکیم آن بوده است، حتی بسیاری از دولتمردان هم قبول دارند و اگر هم صریحاً در مقابل افکار عمومی نخواهند اعتراف کنند خودشان قبول دارند و این را می‌پذیرند که حزب توده ایران همیشه نظریات سازنده و عاقلانه‌ای داده و بعضی از نظریات را هم که لجوجانه بعضی از دولتمردان و یاهمه‌شان نپذیرفته‌اند، زندگی درستی آن‌ها را تایید کرده است.

ما امیدواریم که برای عملی شدن این گفته‌های بسیار مثبت و قابل تایید مقامات جمهوری اسلامی ایران، چه در صحنه سیاست خارجی و چه در صحنه سیاست داخلی، گام‌های موثر برداشته شود و دشواری‌هایی که الان در این زمینه‌ها وجود دارد از بین برود، چون حزب توده ایران و فداییان اکثریت همان نیروهای فعالی هستند که می‌توانند به تحکیم صفوف مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع، مبارزه علیه ضدانقلاب و تمام گروه‌های وابسته به ضدانقلاب، از چپ‌روهای به‌دام افتاده بر اثر خیانت رهبران‌شان مثل مجاهدین گرفته تا ساواکی‌ها و غیره، به تحکیم صفوف مبارزه علیه این نیروهای ضدانقلاب کمک‌های واقعا موثر بکنند.

پیرامون برخی از دشواری‌های انقلاب

س: در برخورد با مردم، حتی مردم جنوب شهر، اعتراض‌های زیادی در رابطه با گرانی، احتکار و چگونگی عمل‌کرد دولت و غیره شنیده می‌شود. با توجه به خطری که از جانب ضدانقلاب، انقلاب را تهدید می‌کند، این نارضایتی را چگونه می‌توان برای مردم توضیح داد؟

ج: ما دشواری‌هایی را که انقلاب ما الان با آن‌ها روبرو هست، به خصوص دشواری‌های مربوط به زندگی روزمره مردم را ناشی از سه عامل می‌دانیم، یک عاملش، عامل عینی است که ما نمی‌توانیم آن را تغییر دهیم و آن این است که ملت ما قیام کرده، امپریالیسم را سرنگون کرده، ارتجاع غارتگر را درهم شکسته، سلطنت را برانداخته، نظام منغوری را که ده‌ها سال برکشورحاکم بود، برانداخته و کینه و وحشیانه و ددمنشانه دشمنان انقلاب را برانگیخته است. این دشمنان هم هنوز امکانات وسیعی در اختیار دارند، فشار اقتصادی آمریکا نسبت به ایران، پول ایران را می‌گیرند و ضبط می‌کنند، بعد تجارت خارجی ایران را مانع می‌شوند و نمی‌گذارند نفت فروش برود. این‌ها همه بهای این پیروزی است که ما به دست آورده و یوغ امپریالیسم را از گرده خود برانداخته‌ایم. این بهار ملت ایران باید بپردازد. بدون این بهای نمی‌شد آزادی از یوغ امپریالیسم را به دست آورد. پس این یک دشواری عینی است. همه کشورهای که انقلاب کرده‌اند، نه تنها در سال‌های اول انقلاب، بلکه در یک دوران دراز پس از تثبیت و بازگشت ناپذیر شدن انقلاب هم با چنین دشواری‌هایی روبرو بوده‌اند. اتحاد شوروی که بزرگ‌ترین انقلاب تاریخ بشریت را کرده، سال‌ها از این دشواری‌ها و هزار بار سنگین‌تر از این‌ها داشته، کشورهای سوسیالیستی شرق اروپا مثل بلغارستان، لهستان، چکسلواکی، جمهوری دموکراتیک آلمان، مجارستان، سال‌های اول پس از پیروزی بادشواری‌های جدی روبرو بودند. کوبا، ویتنام، همه این کشورها چنین دشواری‌هایی داشته‌اند. بخشی از این دشواری‌ها بهایی است که برای انقلاب پرداخت می‌شود و بخش دیگر محصول بی‌تجربگی نیروهایی است که می‌آیند در راس انقلاب قرار می‌گیرند. نیروهایی که بلافاصله پس از پیروزی انقلاب در راس انقلاب قرار می‌گیرند، طبعاً تجربه کشورداری ندارند. تا در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی

علمی و غیره تجربه به دست آورند، مدتی طول می‌کشد و این عامل دوم است که اجتناب‌ناپذیر است.

عامل سوم غارتگری عناصر بازمانده رژیم گذشته است. شاه و سرمایه‌داران درجه اول وابسته به او رفته‌اند، ولی غارتگران بازار مانده‌اند. درگفته‌های اخیر دادستان انقلاب اسلامی درباره تروریست‌های اقتصادی به این مطلب اشاره شده است که چگونه این زالوها خون مردم را می‌مکند. در همان مصاحبه دادستان کل انقلاب که قسمتی از آن را نقل کردم، گفته شده است که چگونه این عناصر با یک تلفن دویست درصد، سیصد درصد منفعت می‌کنند. می‌گوید:

"دیگر این مسئله غلط است که با تلفن از خارج چیزی

بخرند و هنوز به داخل نرسیده به چندین برابر بفروشند.

ما نمونه‌ای داریم که تادویست درصد و سیصد درصد سود

برده و رویش کشیده‌اند درحالی که دو دقیقه تلفنی صحبت

کرده‌اند. از یک جایی خریدماند و هنوز کالا از جایی

حرکت نکرده با تلفن به کسی فروخته‌اند با سیصد درصد

منفعت. نظام جمهوری اسلامی جلوی این کار را می‌گیرد.

این کار باید بنیادی باشد و بنیادش همان است که الان

وزارت بازرگانی مشغول است و مجلس هم قانونش رانوشته

و خوب قانون اساسی هم الحمدالله ملی شدن تجارت

خارجی را پیش بینی کرده، این باید به سرعت عملی

شود و دارد یواش یواش عملی می‌شود، به خصوص در

کالاهایی که مورد نیاز اکثریت مردم است."

این عامل سوم را می‌شود از بین برد و مردم حق دارند مصرانه

بخواهند که برای برانداختن این عامل اقدامات جدی و فوری انجام گیرد.

پس دولت باید هرچه سریع‌تر جلوی ادامه غارتگری بازمانده‌های

رژیم پوسیده سرمایه‌داری وابسته آریامهری را بگیرد. این کار امکان‌پذیر

است و اجرای آن خیلی دیر شده، چرا دیر شده؟ برای این که دوسال و

نیم از وقت کشور را همین آقایان بازاری‌ها و نمایندگان سیاسی‌شان

یعنی دولت موقت، قطب‌زاده‌ها و بنی‌صدرها و امثال آن‌ها تلف کردند.

حکومت در دست آن‌ها بود، آن‌ها مجری این مواد از قانون اساسی

نبوده‌اند، دشمن آن بودند. حالا دولت باید هرچه سریع‌تر این عقب

ماندگی را جبران کند. امام خمینی سه روز قبل به دولت خیلی روشن

گفتند که اگر به مردم نرسید، اگر آن چیزی را که مردم به حق می‌خواهند و حق دارند ندهید، این مردم از شما جدا می‌شوند و شما مجبورید یا شکست بخورید و انقلاب را با شکست روبرو کنید و یا مثل آریامهر مردم را با سرنیزه سرکوب کنید. رهنمود از این روشن‌تر نمی‌شود، یعنی دولت باید دست به‌کار شود. اصل اساسی عبارت است از تغییرات بنیادی در نظام اقتصادی موجود که به اثرش به ما رسیده است. مسئله تجارت خارجی باید حل شود. هم زمان با آن باید شبکه گسترده تدارک و توزیع کالاهای مورد مصرف عمومی از محل بخش دولتی و بخش تعاونی به‌طور جدی به‌وجود بیاید. انقلاب باید در جهت تثبیت و تحکیم و گسترش برود و اگر نرود با شکست روبرو خواهد شد. راه سوم وجود ندارد. گفته‌های چند روز پیش امام با نمایندگان دولت درهمین معنی بود که اگر شما آنچه را که مردم می‌خواهند برآورده نکنید، از شما جدا می‌شوند و وقتی تکیه‌گاه مردمی شما از بین رفت، انقلاب شکست خورده است و دیگر نمی‌شود نگهش داشت.

این واقعیت است و دولتمردان ایران به نظر ما روز به روز بیشتر به آن پی می‌برند و امیدواریم که با کمک همه نیروهای مترقی ایران، با تحقق اتحاد همه نیروهای انقلابی ضد امپریالیستی جامعه ما این روند هم سریع‌تر و قاطع‌تر پیش رود.

ویژگی‌های جنبش کنونی صلح دوستان

س: جنبش صلح دوستان جهان در راه جلوگیری از خطر جنگ هسته‌ای اخیراً دامنه چشمگیری پیدا کرده است. ویژگی‌های مرحله کنونی این جنبش چیست و حزب آن را چگونه ارزیابی می‌کند؟

ج: ارزیابی حزب درباره این جنبش روشن است. مبارزه عظیمی که به ویژه در اروپا علیه سیاست ماجراجویانه دولت حزب جمهوریخواه آمریکا انجام می‌گیرد، خصلت کاملاً مترقی دارد و بسیار با اهمیت است. این دولت پس از روی کار آمدن سیاستی رادرجهت تشدید تشنج اوضاع بین‌المللی و گسترش بی‌نندوبار نظامی‌گری در پیش گرفته و تسلیحات بی‌سابقه‌ای را به کشورهای دیگر تاج امپریالیسم آمریکا تحمیل می‌کند.

به همین جهت جنبش کنونی ومبارزه کنونی علیه این سیاست سراپا تجاوزکارانه و جنگ طلبانه بسیار اهمیت دارد .

دو ویژگی در این جنبش هست که اهمیت آن را خیلی بیشتر می کند : یکی وسعت بی سابقه ای است که این جنبش در شرایط اروپا پیدا کرده است . در بسیاری از شهرهای کشورهای اروپایی پس از جنگ دوم جهانی ، بعد از آن جشن های آزاد شدن از یوغ فاشیسم ، تظاهراتی با چنین وسعت سابقه نداشته است . مثلا در فنلاند طبق ارزیابی آسوشیتد پرس و یونایتد پرس صد هাজার نفر برای اعتراض به سیاست تبهکارانه امپریالیسم آمریکا که می خواهد دنیا را به آستانه یک جنگ هسته ای نابود کننده بکشاند ، به خیابان ها آمدند . حتی وقیح ترین نمایندگان سرمایه داری انحصاری و امپریالیسم جهانی نیز نمی توانند بگویند که این فقط کمونیست ها هستند که در تظاهرات شرکت می کنند . طیف وسیعی از نمایندگان گروه های سیاسی و قشرهای اجتماعی مختلف ، مذهبی وغیر مذهبی ، زنان ومردان ، جوانان و پیران ، در این تظاهرات شرکت دارند . این برای انگلستان بی سابقه بوده است که صد هزار نفر در تظاهرات لندن شرکت کنند . در فرانسه ، ایتالیا ، بلژیک و دیگر کشورهای اروپایی نیز تظاهرات بسیار گسترده است . در بن دو بیست و پنجاه هزار نفر یعنی تقریبا معادل جمعیت تمام این شهر سیصد هزار نفری در تظاهرات شرکت کرده اند ، از تمام شهرهای آلمان برای تظاهرات به آنجا رفته بودند .

ویژگی دیگر این جنبش آن است که سمت گیری آن به طور خیلی روشن ضد سیاست خیانت آمیز آمریکا است ، یعنی برای مردم امروز آشکار است که عامل تشنج فزایی در دنیا ، عامل کشاندن دنیا به آستانه یک جنگ هسته ای نابود کننده ، امپریالیسم آمریکا ، رهبری کنونی سیاست آمریکا است . واقعیت هم این است که رهبری کنونی سیاست آمریکا که دست نمایندگان انحصار های اسلحه سازی است ، از روزی که روی کار آمده می کوشد هر روز دنیا را در مقابل ماجرای خطرناک تازه ای قرار دهد . دولت ریگان مسابقه تسلیحاتی سرسام آوری را به جهان تحمیل می کند ، جنگ های تجاوزکارانه تازه ای را تدارک می بیند ، در امور کشورهای دیگر جهان مداخله می کند و خلاصه جهان را به سرعت به سوی یک فاجعه هولناک می راند . به این ترتیب موج عظیم تمایلات ضد سیاست آمریکا دنیا را هر روز بیشتر دربر می گیرد . واقعیت سیاست آمریکا نشان می دهد که این فقط مسئله اقتصادی نیست ، که انحصارهای آمریکایی بخواهند سود بیشتری ببرند و با تحمیل

مسابقه تسلیحاتی، ساختن سلاح‌های تازه و فروختن آن به کشورهای دیگر ده‌ها میلیارد دلار سودبیرند. تنها این مسئله مطرح نیست. الان آن‌ها ماجراجوئی بین‌المللی بسیار خطرناکی را آغاز کرده‌اند و آن هم به این حساب باطلی که شاید از این طریق مواضع متزلزل شده امپریالیسم را دومرتبه تثبیت کنند و تسلط امپریالیسم را در صحنه‌هایی که آن را از دست داده‌است دومرتبه برقرار سازند. آمریکا با این سیاست خود نه تنها مسابقه تسلیحاتی جدیدی را به کشورهای سوسیالیستی تحمیل می‌کند، بلکه خلق‌های ازبند رسته را نیز در سراسر جهان در برابر خطر تجاوز قرار می‌دهد. کافی است در همین منطقه خودمان اقدامات آمریکا را علیه انقلاب ایران، علیه انقلاب افغانستان، علیه فلسطین و یا علیه جنبش‌های آزادیبخش خلق‌ها در مصر، سودان و نقاط دیگر در نظر بگیریم. پیاده کردن نیروهای نظامی مجهز آمریکایی در خاک مصر از اقدامات خطرناک تازه‌ای است که خلق‌های صلح دوست منطقه و سراسر جهان نمی‌توانند به آن بی‌اعتنا بمانند. مجهز کردن پایگاه نظامی دیه‌گوکارسیا به سلاح هسته‌ای، تحریک نژادپرستان آفریقای جنوبی و کمک‌های مالی و تسلیحاتی به آن‌ها برای حمله به موزامبیک و آنگولا، تحریک چین و تایلند به عملیات نظامی تجاوزکارانه علیه ویتنام، تقویت گروه‌های آدمکش پول پوت برای جلوگیری از آزادی کشور رنج‌دیده کامبوج که بیش از سه میلیون نفر از مردم آن در دوران پول پوت به هلاکت رسیدند، سرکوب جنبش آزادیبخش السالوادور، تشدید محاصره اقتصادی و سیاسی کشور سوسیالیستی کوبا و تهدید توسل به نیروی نظامی، نمونه‌هایی از اقدامات جنگ‌طلبانه آمریکا برای افزایش تشنج در عرصه بین‌المللی است. به نظر ما این‌ها نمونه‌های همان اعمالی است که هیتلر پیش از جنگ دوم جهانی بدان دست می‌زد، یعنی از یک سو به تسلیحات عظیمی پرداخت و از سوی دیگر تجاوز به کشورهای اروپا را آغاز کرد. حالا نظیر آن سیاست را امپریالیسم آمریکا دنبال می‌کند. در خود آمریکا روز به روز اختناق سیاسی تشدید می‌شود، فعالیت "سیا" و "اف.بی.آی" در آنجا روز به روز دامنه وسیع‌تری به خود می‌گیرد و خود سری‌های این دوسازمان بیش‌تر می‌شود و دوران فعال مایشایی رژیم هیتلری را به یاد می‌آورد، فقط با این تفاوت که وقتی هیتلر این سیاست را در پیش گرفت، وضع جهان با وضعی که امروز دارد، به کلی متفاوت بود. در آن زمان امپریالیسم در سراسر جهان حاکم بود و کشور سوسیالیستی اتحاد شوروی حکم جزیره آزادی را در اقیانوس ارتجاع جهانی داشت.

جنبش‌های آزادی بخش ملی، جنبش‌های انقلابی کارگری در مقیاس سراسر دنیا خیلی ضعیف و ناتوان بودند و قدرت کمی داشتند، ولی وضع امروز در قیاس با آن دوران تفاوت ماهوی دارد. در آن زمان امپریالیسم در قیاس با سوسیالیسم و جنبش‌های آزادی بخش از نظر نظامی، تسلیحاتی، صنعتی و غیره تفوق کامل داشت. امپریالیسم انگلستان نصف دنیا را زیر چکمه‌های نیروهای استعماری خود داشت. ولی حالا جبهه عظیم ضد-امپریالیستی جهانی به وجود آمده که خانواده کشورهای سوسیالیستی، دژ نیرومند و شکست‌ناپذیر آن را تشکیل می‌دهند و می‌تواند کلیه تجاوزات امپریالیسم را در هر نقطه جهان لجام بزند و جلوی ماجراجوئی‌های آن را بگیرد. حتی در پایگاه‌هایی که امپریالیسم به وجود آراش و ثبات در آن‌ها می‌یابد، اکنون زمین زیرپای حکام آن‌ها به لرزه درآمده است.

ما معتقدیم که دهه هشتاد درس عبرت‌انگیز تازه‌ای به امپریالیسم خواهد داد. سومین مرحله بحران عمومی امپریالیسم که از سال‌های پنجاه (تقریباً از سال ۱۹۵۵) آغاز شد، پیوسته در حال تشدید است. طی بیست و پنج سال اخیر، همان‌طور که دیدیم و می‌بینیم، هر روز ضربات تازه به کاخ فرمانروایی جهانی امپریالیسم وارد آمده است و دهه آینده هم ره‌آورد دیگری جز تشدید روزافزون بحران عمومی نظام سرمایه‌داری جهانی و گسترش بیش از پیش جنبش‌های آزادی‌بخش ملی و تغییر بازم بیشتر تناسب نیروهای جهانی به سود اردوگاه ضد امپریالیستی و به زیان نیروهای امپریالیستی و ارتجاعی و در نتیجه ناتوان‌تر شدن امپریالیسم در صحنه جهانی، نخواهد داشت.

ما مبارزه عظیم صلح دوستان اروپا را این طور ارزیابی می‌کنیم و معتقدیم که این مبارزه در ماه‌ها و سال‌های آینده بازم شدت بیشتری پیدا خواهد کرد و باعث خواهد شد که تضادهای درون اردوگاه امپریالیسم به حد اعلاى حدت خود برسد و به عاملی تبدیل شود که خلق‌های اروپا را از زیر یوغ و تسلط آمریکا بیرون کشد. نطفه‌های این جریان راهم اکنون نیز می‌توان مشاهده کرد. در محافل دولتی بعضی از کشورهای غربی گاه به اقدامات و تصمیماتی برخورد می‌کنیم که به هیچ وجه نمی‌تواند مورد موافقت امپریالیسم آمریکا باشد. مثلاً دوسه کشور اروپای غربی هنوز با استقرار بمب‌های نوترونی آمریکا در خاک خودشان موافقت نکرده‌اند، یا این که حتی آلمان فدرال که نزدیک‌ترین دوست آمریکا در اروپا است، طبق خبری که اخیراً رسیده، تصمیم گرفته است در سال آینده یک میلیارد

مارک از بودجه نظامی خود کسر کند، در صورتی که مطابق تعهدات ناتر می‌بایست هر سال سه چهار میلیارد، یعنی لااقل سه درصد به بودجه نظامی خودش اضافه کند، و یاد نظر گرفتن تورم که به ۵-۶ درصد می‌رسد این رقم می‌بایست حتی بیش از این‌ها باشد و حال آن که این دولت در نتیجه تشدید بحران اقتصادی تصمیم گرفته است یک میلیارد هم از بودجه نظامی اش کم کند.

خلاصه این سیاست نظامی‌گری امپریالیسم آمریکا و تحمیل مسابقه تسلیحاتی به کشورهای اروپایی بحران اقتصادی را در این کشورها بسیار حاد کرده است. در انگلستان ۴ میلیون بیکار وجود دارد که در تاریخ انگلستان به کلی بی‌سابقه است. در آلمان که از همه جا وضعیت بهتر بوده، آمار بیکاری دارد به مرز یک میلیون ونیم نزدیک می‌شود. در آمریکا رکود اقتصادی به اندازه‌ای جدی شده که خود دولت آمریکا مجبور است به آن اعتراف کند. در این دژ اساسی امپریالیسم، بحران اقتصادی با تمام قوا پشت درایستاده است.

مجموعه این عوامل بی‌شک تقویت و گسترش جنبش صلح در کشورهای رشد یافته اروپا و پیشرفت جنبش آزادی بخش ملی در کشورهای زیرستم امپریالیسم را در پی خواهد داشت.

۱۳۶۰/۸/۲۵

www.iran-archive.com



انتشارات حزب توده ایران

بها ۳۵ ریال

1, -DM